

۱۴۵۵۱۱۰

ناسخ التواریخ

زندگانی امام حسن ع

جلد اول

تألیف

محمد تقی نسلان ملک پسر

به اهتمام

حمید کیان فر



انتشارات امیر

۵۸۰

سرشناسه : سپهر ، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق .
 عنوان و نام پسیدآورنده : ناسخ التواریخ : زندگانی امام حسن (ع) / تألیف
 محمدتقی لسان الملک سپهر : به اهتمام جمشید کیانفر .
 مشخصات نشر : تهران : اساطیر ، ۱۳۹۵ .
 مشخصات ظاهری : ۴۱۶ ص (انتشارات اساطیر ، ۵۸۰)
 شابک جلد اول : 978 - 964 - 331 - 514 - 6
 شابک دوره : 978 - 964 - 331 - 188 - 9
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا
 موضوع : حسن بن علی (ع)، امام دوم، ۳-۵۰ ق -- سرگذشتنامه.
 موضوع : Hasan ibn Ali, Imam II, 624 - 670 -- Biography
 شناسه افزوده : کیانفر، جمشید، ۱۳۳۰ - ، مصحح .
 رده بندی کنگره : ۲ن۲/س BP۴۰/ [BP۱۴/۲ن۲/س]
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۹۵۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۴۴۶۲۰۰۰

قیمت : ۴۴۰۰۰ تومان



ناسخ التواریخ : زندگانی امام حسن (ع) جلد اول

تألیف : محمدتقی لسان الملک سپهر

به اهتمام : جمشید کیانفر

چاپ اول : ۱۳۹۵

حروفچینی : نصیری

لیتوگرافی : طیف نگار

چاپ : دیبا

شمارگان : ۵۵۰ نسخه

شابک جلد اول : ۶ - ۵۱۴ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک دوره : ۹ - ۱۸۸ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است .

نشانی : میدان فردوسی ، اول ایرانشهر جنوبی ، ساختمان ۱۰ (پلاک ۸ جدید)

نمایشگاه کتاب اساطیر : کریمخان ، بین ایرانشهر و ماهشهر ، پلاک ۱۲۸

تلفن : ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۳۰۰۱۴۸ - ۸۸۳۰۱۹۸۵

فهرست مطالب

جلد اول

۱	دیباچه
	شرح حالات سراسر سعادات جناب امام حسن مجتبی - علیه الصلوة والسلام -
۱۱۳	از گاه میلاد تا شام وفات
۱۱۴	ذکر ولادت امام حسن علیه السلام
۱۱۷	در اثبات آنکه فرزندان فاطمه فرزند رسول خدای اند
۱۱۷	احتجاج یحیی با حجاج در اثبات آنکه اولاد فاطمه فرزند پیغمبرند
۱۱۸	احتجاج حجاج با سعید بن جبیر در فرزندی حسنین پیغمبر را
۱۲۰	ذکر نسب عیسی علیه السلام
۱۲۱	تعلیم ابو جعفر، ابوالجارود را که حسنین پسران پیغمبرند
۱۲۲	احتجاج موسی بن جعفر با هارون الرشید که حسنین پسران پیغمبرند
۱۲۵	حدیث علی علیه السلام که حسنین پسران پیغمبرند
۱۲۶	حدیث پیغمبر در اینکه حسنین پسران من اند
	ذکر شدت محبت رسول خدا نسبت به حسنین علیه السلام مشتمل بر سی و پنج حدیث
۱۲۸	از عامه و خاصه
۱۲۸	در تفصیل حب پیغمبر حسنین را
۱۲۹	در حب حسنین و حب دوستان حسنین
۱۲۹	در آویختن حسنین در نماز پیغمبر و رفق آن حضرت با ایشان
۱۳۰	گرفتن پیغمبر دست حسنین را و دعا کردن در حق ایشان
۱۳۱	محفوظ داشتن پیغمبر حسنین را بر ورکین
۱۳۲	حدیث پیغمبر که حسنین و یحانه های منند در دنیا
۱۳۲	نشستن حسنین بر دوش راست و چپ پیغمبر صلی الله علیه و آله
۱۳۲	در محبت پیغمبر با حسنین علیهما السلام

- ۱۳۳ حدیث پیغمبر که حسنین ریحانه‌های منند در دنیا
- ۱۳۴ تعویذ حسنین به تعویذ ابراهیم در صحبت حسنین
- ۱۳۴ جسارت اقرع، رسول خدای را در محبت حسنین علیه السلام
- ۱۳۵ مکیدن حسنین زبان پیغمبر را
- ۱۳۵ به زیر آمدن پیغمبر از منبر از افتادن حسنین
- ۱۳۶ سوار کردن پیغمبر حسنین را بر دوش مبارک
- ۱۳۸ حدیث پیغمبر که هیچ چیز جای حسنین را در دل من نمی‌گیرد
- ۱۳۹ مأمور داشتن پیغمبر، ابوذر را به حبّ حسنین
- ۱۴۰ حدیث پیغمبر که بهشت مشتاق چهار کس است
- ۱۴۰ آب آوردن رسول خدا حسن علیه السلام را به دست مبارک
- ۱۴۲ ذکر احادیثی که آتش و روح را از لاد فاطمه علیها السلام حرام است
- ۱۴۳ کلمات حضرت رضا علیه السلام در ید النار
- ۱۴۵ ذکر فضائل امام حسن و امام حسین علیه السلام
- ۱۴۵ خبر پیغمبر از وفات خود و فاطمه
- ۱۴۶ جواب عبدالله بن عمر مرد کوفی را از خوابش
- ۱۴۶ بذل پیغمبر هیبت و حلم خود را با حسن علیه السلام و رحمت رجود خود را با حسین علیه السلام
- ۱۴۷ فضیلت حسنین علیه السلام بر اهل ارض بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام
- ۱۴۷ حدیث علی علیه السلام در نصّ امامت حسنین علیه السلام
- ۱۴۷ ذکر این که حسنین علیه السلام دو گوشوار عرشند
- ۱۴۸ تعویذ حسنین علیه السلام از پره‌های جبرئیل
- ۱۴۸ روشن داشتن برق راه را برای حسنین علیه السلام
- ۱۴۸ حدیث رفتن حسنین علیه السلام به حدیقه بنی النجار
- ۱۵۱ در تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله عروۃ الوثقی را
- ۱۵۲ در این که حسنین علیه السلام زینت بهشت‌اند
- ۱۵۲ نزول نار و انگور و تسبیح آنها
- ۱۵۳ آوردن رضوان به جای خیاط جامه حسنین علیه السلام را
- ۱۵۴ آوردن جبرئیل به صورت دحیة کلی نار و بهی و سیب برای حسنین علیه السلام
- ۱۵۵ آوردن جبرئیل جام بلور و تهلیل جام
- ۱۵۶ تصدیق تطهیر به رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلافت علی علیه السلام و اولادش

- در تفسیر وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُون ۱۵۶
- حدیث امامت حسین (ع) ۱۵۷
- در شباهت حسین با پیغمبر (ص) ۱۵۷
- حدیث هرون الرشید در فضائل علی و اولادش ۲۵۷
- در تحریر اسامی آل عبا بر باب جنت ۱۶۰
- در این که علی و فاطمه و حسین (ع) در قبه بیضا جای دارند ۱۶۰
- دعای پیغمبر (ص) در حق حسین (ع) ۱۶۰
- تفسیر آیه یَرْتَمِ کَفَلِین ۱۶۱
- نزول سحاب و میدن نور از آن ۱۶۱
- بردن سلمان، حسنیز، اناه نزد پیغمبر (ص) و طعام دادن ایشان از بهی بهشت ۱۶۲
- خفتن حسین (ع) در کوه حراست افعی ایشان را ۱۶۳
- در ترجیح خط حسین (ع) بر دیگر ۱۶۳
- خفتن حسین (ع) در سایا دیو جزین و رفتن پیغمبر نزد ایشان ۱۶۴
- تعیین کردن حسین (ع) از برای و مادر و برادر رطب بهشت را ۱۶۶
- قصه آهوبره و حسین (ع) ۱۶۸
- خواستن پیغمبر (ص) حسین (ع) را برای ازگ و بودن ایشان در حدیقه ابودحداح ۱۶۹
- ذکر دو شجر بهشت که یکی حسن و دیگری حسین نام آرد ۱۷۱
- آوردن گناهکاری حسین (ع) را خدمت پیغمبر (ص) ۱۷۳
- استفتای اعرابی از حسین (ع) ۱۷۳
- خواستن مردی تدهین افضل قریش را ۱۷۴
- گرفتن ابن عباس رکاب حسین (ع) را ۱۷۴
- تصحیح حسین (ع) وضوی مردی را ۱۷۵
- خفتن حسین (ع) در کھف جبل و حراست ماری ایشان را ۱۷۵
- در فضائل حسن بن علی (ع) و حدیثی چند که مشتمل است بر محبت رسول خدا
خاصه به او ۱۷۷
- آویختن حسن (ع) با پیغمبر در نماز ۱۷۷
- سوار شدن حسن (ع) بر دوش پیغمبر ۱۷۸
- سوار کردن پیغمبر (ص) حسن (ع) را بر گردن خود ۱۷۸
- کشیدن پیغمبر (ص) حسن (ع) را در آغوش خود ۱۷۹

- ۱۷۹..... آویختن حسن با پیغمبر در جلسه استراحت و بوسیدن پیغمبر زبیه حسن را
- ۱۷۹..... جسارت افرع با پیغمبر علیه السلام در بوسیدن حسن علیه السلام
- ۱۸۰..... بوسه دادن ابوهریره ناف حسن علیه السلام را که بوسه گاه نبی بود
- ۱۸۰..... تعجیل پیغمبر در گرفتن حسن و دویدن او
- ۱۸۱..... ذکر خلافت حسن بن علی بن ابیطالب - علیهم السّلام والصلوات - در سال چهل هجری
- ۱۸۳..... خطبه امام حسن علیه السلام روز وفات پدر بزرگوارش
- ۱۸۵..... خطبه امام حسن علیه السلام بعد از بیعت مردم با او
- ۱۸۷..... نامه معویه به زیاد بن ابیه
- ۱۸۹..... خطبه زیاد بن ابیه
- ۱۹۰..... جواب نامه مزبیه از زیاد
- ۱۹۱..... مکتوب ابن عباس به امام حسن علیه السلام
- ۱۹۴..... آهنگ رکضت امام حسن علیه السلام به جانب شام
- ۱۹۴..... مکتوب امام حسن علیه السلام به معاویه
- ۱۹۵..... جواب نامه حسن علیه السلام از معاویه
- ۱۹۶..... مکتوب ابن عباس به معویه
- ۱۹۶..... مکتوب معویه به ابن عباس
- ۱۹۷..... مکتوب امام حسن علیه السلام به معویه
- ۱۹۸..... ترجمه کتابت امام حسن علیه السلام
- ۲۰۰..... جواب نامه امام حسن علیه السلام از معویه
- ۲۰۳..... مکتوب امام حسن علیه السلام به معویه
- ۲۰۴..... جواب نامه امام حسن علیه السلام از معویه
- ۲۰۶..... مکتوب معویه به امام حسن علیه السلام
- ۲۰۷..... جواب نامه معویه از امام حسن علیه السلام
- ۲۰۸..... منشور معویه به سران سپاه خویش
- ۲۰۹..... خطبه امام حسن علیه السلام به تحریص مردم به جهاد
- ۲۱۴..... ذکر تخلف مردم از اطاعت امام حسن علیه السلام و اختلاف کلمه ایشان در حق آن حضرت
- ۲۱۶..... رفتن عبیدالله بن عباس نزد معویه
- ۲۱۷..... مفاخشه معویه با قیس بن سعد به مکاتبه
- ۲۱۹..... سرزنش آن حضرت از تقاعد سپاه

۲۲۱	خطبه آن حضرت در ساباط مداین
۲۲۳	زخم زدن جراح بن سنان به امام حسن (ع)
۲۲۴	احتجاج حسن (ع) با زید بن وهب
۲۲۸	ذکر مصالحه امام حسن (ع) با معاویه
۲۳۰	خطبه امام حسن (ع)
۲۳۲	کلمات حسن (ع) با لشکریان
۲۳۳	نامه امام حسن (ع) به معاویه در مصالحه
۲۳۵	صورت کتاب، مصالحه
۲۳۶	خطب امام حسن (ع) با اصحاب
۲۳۸	خطب امام حسن (ع) با اصحاب
۲۳۹	کلمات امام حسین (ع)
۲۴۰	خطبه معاویه در نخيله
۲۴۱	خطبه امام حسن (ع) در نخيله
۲۴۳	خطبه امام حسن (ع) در مسجد کوفه درباره صلح
۲۴۶	خطبه امام حسن علیه السلام
۲۵۰	ذکر سلطنت معاویه بن ابی سفیان در سال پنجم هجری
۲۵۰	سخن از صلح معاویه و قیس
۲۵۲	رفتن بسر بن ارطاة با سپاه شام به بصره
۲۵۴	دیگر وقایع
۲۵۶	ذکر جماعتی که امام حسن (ع) را در مصالحه با معاویه ملامت می کردند
۲۵۶	احتجاج ابوسعید با امام حسن (ع)
۲۵۷	ملامت مسلمین با امام حسن (ع) در مصالحه با معاویه
۲۵۹	احتجاج سفیان بن اللیل
۲۶۰	احتجاج سلیمان بن صرد خزاعی
۲۶۲	احتجاج مسیب بن نجبه
۲۶۳	احتجاج عبیده بن عمرو و حجر بن عدی
۲۶۳	احتجاج امام حسن (ع) با ملامت کنندگان
۲۶۵	احتجاج امام حسن (ع) با معاویه و اصحاب معاویه در کوفه
۲۶۷	احتجاج عمرو بن عثمان با حسن (ع)

- ۲۶۸ احتجاج عمرو بن عاص با حسن علیه السلام
- ۲۶۸ احتجاج عتبۀ بن ابی سفیان با حسن علیه السلام
- ۲۶۹ احتجاج ولید بن عقبه با حسن علیه السلام
- ۲۶۹ احتجاج مغیره بن شعبه با حسن علیه السلام
- ۲۷۰ خطاب امام حسن علیه السلام با معاویه
- ۲۷۳ از فقرات مخاطبه حسن علیه السلام با معاویه
- ۲۷۶ از فقرات مخاطبه حسن علیه السلام با معاویه
- ۲۸۱ خطاب حسن علیه السلام به عمرو بن عثمان بن عفان
- ۲۸۳ خطاب حسن علیه السلام با عمرو بن العاص
- ۲۸۶ خطاب حسن علیه السلام با ولید بن عقبه
- ۲۸۸ خطاب حسن علیه السلام به سبئه بن ابی سفیان
- ۲۹۰ خطاب حسن علیه السلام با مغیره بن شعبه
- ۲۹۲ آگهی مروان بن حکم از امام حسن علیه السلام با معاویه و اصحاب او
- ۲۹۳ خطاب امام حسن علیه السلام با مروان بن حکم
- ۲۹۶ مفاخره حسن علیه السلام با معاویه و اصحاب او
- ۲۹۷ خطاب امام حسن علیه السلام با مروان بن حکم
- ۲۹۸ خطاب امام حسن علیه السلام با مغیره بن شعبه
- ۳۰۲ مفاخرت معاویه با امام حسن علیه السلام
- ۳۰۳ خطاب امام حسن علیه السلام با یزید
- ۳۰۵ خطبه امام حسن علیه السلام به خوااهش معاویه
- ۳۰۷ مکالمه امام حسن علیه السلام با مروان و معاویه
- ۳۰۸ صلۀ معاویه و اعتراض یزید
- ۳۱۰ داوری معاویه
- ۳۱۲ ذکر خروج خوارج بر معاویه و خوااهش او از حسن علیه السلام که به دفع ایشان پردازد
- ۳۱۲ خروج حوثره بر معاویه
- ۳۱۶ ذکر خروج امام حسن علیه السلام از کوفه به جانب مدینه
- ۳۱۷ اختراع بارود و خنپاره
- ذکر رکضت معاویه بن ابی سفیان از کوفه به جانب شام و شرح تقسیم ساعات
- ۳۱۹ شبانه روز او در تدبیر مملکت

ذکر جماعتی از مردان و زنان که بعد از عام الجماعة بر معاویه درآمدند

- و با او احتجاج کردند ۳۲۴
- وفد ضرار بن ضمرة ۳۲۴
- وفد عقیل بر معاویه ۳۲۷
- وفد عبدالله بن مرقال بر معاویه ۳۳۱
- وفد زید بن منیه بر معاویه ۳۳۹
- وفد عبدالعزیز بن زرارہ بر معاویه ۳۴۰
- وفد محمد بن حذیفہ بر معاویه ۳۴۰
- وفد جبل بر معاویه ۳۴۴
- وفد ولید بن جابر بر معاویه ۳۴۹
- وفد شداد بن اوس بر معاویه ۳۵۳
- وفد ابوالطفیل کنانی بر معاویه ۳۵۵
- وفد قیس بن سعد بر معاویه ۳۵۶
- وفد جمیل بن کعب بر معاویه ۳۵۸
- وفد عدی بن حاتم بر معاویه ۳۵۹
- وفد سعد بن ابی وقاص بر معاویه ۳۶۱
- وفد محمد بن عبدالله حمیری و هشام المرادی و طرمابخ بر معاویه ۳۶۴
- وفد احنف بن قیس و حارثة بن قدامه و حباب بن یزید السجاسی بر معاویه ۳۶۶
- وفد صعصعة بن صوحان بر معاویه ۳۶۹
- صفت کردن صعصعه قبایل عرب را بر معاویه ۳۷۲
- مخاطبه معاویه با صعصعه ۳۷۵
- مکالمه ابن عباس با صعصعة بن صوحان ۳۷۷
- وفد صعصعه و احنف بر معاویه ۳۸۲
- خطبه معاویه و جواب صعصعه او را ۳۸۴
- وفد عبدالله بن عباس بر معاویه ۳۸۵
- وفد عبدالله بن جعفر بر معاویه ۳۹۶
- وفد طرمابخ بن الحکم باهلی بر معاویه ۴۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ديباچه

الحمد لله الذي علّمنا لطائف ظرائف البيان، وألهمنا طرائف صحائف التّبيان، وأنعم علينا ببداية ديانته، وأرشدنا إلى شوارع شرائعه الذي صير أبناء الأولين مقارع مسامع الآخرين. وأحدث الأقدمين مقامع سوامع الغابرين، وآثار الماضين آية لنواظر المستقبلين، وألهمنا السابقين عبرة لخواطر اللاحقين، الذي من علينا بإنشاء الألفاظ والمعاني، وفضلنا بعلوم الازائل والثّواني، ودعانا إلى منهج البراعة واليراعة، وهدانا إلى نهج البلاغة الفصحى، وانتخبنا بالنطق على الدّواب والأنعام، وانتخبنا بالخلق عن السّوام والهوام رسلًا أنزل على عبده الكتاب، وعلّمه الأسماء وفصل الخطاب، واصطفاه بالعلم البارز الرَّاجح، واجتباة بالعلم الصّادع النّاجح.

نحمدك يا من قرب فناى، وبعد فدنّى، وظهر فبطى، وعفى وعلى المخترع للأرض والسّماء بربوبيّته المبتدع لكلّ الاشياء بقدرته. فالتّواضع، خالق النّسمة، رازق البرية، ماحق الخطيّة، تعالى شأنه من أن يصفه الواصفون، يفتخرون النّاعتون، أو يبلغ كنه ذاته المرسلون، أو يحيط بحقيقته الواصلون، أو يستقصى ثنّه الشّاكرون، أو يحصى نعمائه العادّون.

دانت السّموات بعبوديّته، وخضعت المخلوقات لمعبوديّته، وطأطأت الموجودات لكبريائه ومجده، وإن من شيء إلاّ يسبح بحمده على اسباب رغائبه، ويشكره على إبلاغ مواهبه.

المحمود بكلّ الألسنة على تواتر نعمه ومننه، والمعبود فى كلّ الامكنة على

توافر كرمه واحسانه.

يعلم حركة الذرة في جو الهواء، وديب النملة السوداء على الصخرة الصماء في الليلة الظلماء، محيى الأموات والعظام البالية، ومميت الأحياء بعد أن أنشأها أول مرة.

واشهد أنه واحدٌ أحدٌ فرد صمدٌ ليس كمثله شيءٌ، لم يلد ولم يولد ولم يتخذ صاحبة ولا ولداً وأنه على كل شيء قديرٌ، وبما تعملون بصير، عالم الغيب والشهادة وهو الغفور الرحيم، والسميع العليم والعزيز الحكيم، والعلّى العظيم، والغنى الحليم، والسلام المؤمن والقُدوس المهيمن، لا يوصف بحيز ولا جسم، ولا يتعين له رسم ولا اسم، ولا يتصف بكمية ولا كيفية، ولا بعرضية ولا جوهرية، ولا صورة ولا مكان ولا زمان، أزليٌّ أبدى سمرديٌّ، لا يسبقه حال بعد حال، ولا يحلّقه صفة بعد صفة، لا يعتريه زمان بعد زمان، ولا يحويه مكان دون مكان، وأنه تعالى شيءٌ لا كالأشياء، غالى عما يشاء، لا ند له ولا ضد، ولا مثل له ولا كفو، ولا وصف له ولا حد، ولا شبيه له ولا نظير، ولا شريك له فى الملك والملكوت، وهو الذى لا يموت، ولا يبقى إلّا وجه رنك والجلال والاکرام، وكل من عليها فان، حتّى الملائكة والأنبياء الكرام، يفعل ما يريد، واقب إلينا من حبل الوريد، لا تدركه الابصار، وهو يدرك الابصار، ولا تدركه الاوهام، تدرك الاوهام، لا تاخذه سنة ولا نوم، وهو اللطيف الخبير، خالق كل شيء لا اله الا هو، الخلق والامر تبارك الله رب العالمين، وما أنا به من المشركين.

وأصلّى وأسلم على أصلب الناس عوداً، وأطيبهم مولوداً، وأحسبهم عرقاً وأصلاً، وأنجبهم وليداً وكهلاً، وأطهرهم أرومة وأبرهم جرثومة، وأتقنهم عشيرة و قبيلة، وأنقاهم بطناً وفصيلاً.

النبيّ الذى اصطفاه الله بالدين الناسخ، وارتضاه بالعلم الراسخ، وأنزل عليه الفرقان عارياً من الإنحراف والاعوجاج، وأرسله على الإنس والجان أمراً بالائتلاف والإزدواج، ونصّه بالأمر والنهى، واختصّه بالإلهام والوحى، لمعت أنوار أقمار رسالته، وطلعت ازهار اشجار هدايته، وتشعشت غرر الحقّ اليقين من جبهته، و

تلاآت درر الشرع المستبین من طلعتہ، فانقشعت غیابہ الشّرک بشموس شریعتہ، وانصدعت ترائب الکفر بکعبہ أسنتہ، وأقرّله الضیّ والشجر بالشّهادتین، وانشقّ بأمره القمر فلقتین.

أکمل من ارتدى رداء النبوة، وأفضل من اتکا علی العصا والهاوۃ، وأشرف من أتى بالصّحف والکتابة، وأعرف من جاء باللطف والخطابة، الَّذی عرج به إلى الافق الأعلى، واقتدى به الملائكة والأنبياء، ﴿ثُمَّ دَنَىٰ قَدْتَلَىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۱، و قال له سبحانه وتبارک: خلقتک لأجلی و خلقت الأشياء لأجلک، القائل: أنا أفصح العرب والعجم أوتيت جوامع الکلم، أنصح من نصح العباد، وأفصح من نطق بالصّاد، الَّذی فضّل الله فی التّورۃ والانجیل، وجعل علمائه کأنبياء بنی إسرائيل، خاتم أنبيائه الَّذی انصرم إليه علی الرّقاب، ويجزى بطاعته ومعصيته الثّواب والعقاب، المشية الأولیة، الاِداة الرّزّیة، والعلة التّامة للإبداع، والسّبب الأصلی للاختراع، النّبی العربی القرصی اله سمر المکّی المدني التّهامی الأبطحي الامّی، الدّلیل إلى عرفان الله والهادی إلى سببه، واحماً سید أنبيائه، وسند رسله.

ما إن مدحت محمّداً بمقالتي لكن مدحت مقالتي بمحمّد

و علی ابن عمّه و خليفته، و معدن عامه و سائيت و عيبة علمه و سريرته، و خيرة وديعته في امته، و مجيب دعوته عند كربته، و شتيو دوحته، و صنو ارومته، الذّابّ عن حريمه و حرّمته، و الدّالّ إلى سبيله و طريقته، و ضامة الغصون في جنته، و خضارة الشّجون في روضته، ثمرة شجرة نبوته، و قنوة نخلة خلائته.

أوّل من استخلفه النّبي في امته، و زوّجه ابنته و كريمته، و اسات في بيعته، و النّاطق بحجّته، رافع من آمن به و شكر، واضع من بغى و فجر، الصّادع بما نهى و أمر، و قانع من غوى و كفر، قاضي دينه، و راعي دينه، و منجز وعده، و موفى عهده، مصدر الرّسالة و موردها، و منشاء الولاية و مولدها.

الَّذی صرّح مؤولات كلامه، و متشابهات أحكامه، و بيّن منبهات حلاله و حرامه، و حمل رايات دينه و اسلامه، و حمى له العهد و الدّمار، و أفنى عنه البوار و

السَّنان، طعن أعدائه الملحدين بالزَّمحين، و ضرب خصمائه المشركين بالسَّيفين، و بايعه البيعتين، و صلَّى معه القلبتين.

أَوَّل من آمن بالله من الثَّقَلين، و لم يشرك بالله طرفة عين، عبد الله في المساجد الثلاثة، و ما سجد قط في البيع و الكنيسة، و قال له النَّبِيُّ: أنت منى بمنزلة هرون من موسى، من كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه، أَلْهَمَ وال من والاه و عاد من عاداه.

صفوة الله من خليقته، و خالسته من بريته، باب الله أتى! من دخل فيها ملك، و من ذهل عنها هلك، الَّذي قال: نزلونا عن الربوبية و قولوا ما شئتم فينا، و نحن صنائع الله و الخلق صنائع لنا. أعلى كَلِمَةُ الله العليا، و أَرْدَى عبدة اللات و العزى، مظهر صفات الله، و مظهر آياته، قسيم نيرانه و قاسم جنانه، أمير البررة، و مبير الفجرة، يعسوب الديين، قائد الغرِّ المحجلين، خليفة الله في العالمين، أبوالحسن أمير المؤمنين.

كفى في فضل مولد عليٍّ وقوع الشَّكِّ فيه أَنَّهُ الله

عليه سلام الله ما سجدت و روى له امام علي خضراء أفنان.

و على أَلهما الطَّيِّبين الأطهار، الظَّاهرين الأبرار، المعصومين الأخيار، المستجيبين الأحرار، دعائم الشريعة الغراء، و قوائم الملة البيضاء، مظاهر أسرار التنزيل، مصادر أنوار التأويل، معارج الحق، مناهج الصدق، أدباء الإيمان، أوداء الرحمن، شمسو الله الشارقة، بدور الله البارقة، آيات الله الفائقة، كائنات الله البالغة، الامناء على الحقائق، و الخلفاء على الخلائق، المحرزين قصبات النبوة، فحوليات الاستباق، و السابقين في حومات الفخار، على الأنبياء الكبار، المستخرجين من منقضي الكرم لدى المجد الأقدم، المعتجنين بطينة الشرف و الشرافة، و المغتمسين في لجة الكرم و الكرامه، بهم ظهرت آيات الله القارعة، و علت أسماء الله البارعة، الذين هم لم يألوا في طاعته جهداً، حتى نالوا في مجمع بحريه جهداً، و قال لهم: مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها غرق ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^٢.

ببيض الوجوه كريمهٔ احسابهم شَمَّ الاثوف من الطراز الأول
 اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أُمَّتِي وَقَادَتِي وَسَادَتِي، بِهِمْ أَتَوَلَّى، وَمِنْ أَعْدَائِهِمْ أُتَبَرِّى، وَصَلِّ
 وَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَاحْشُرْنَا فِي زَمَرَتِهِمْ، وَارْزُقْنَا شَفَاعَتَهُمْ، إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ.
 لَازَلْتَ صَلَوَاتَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَتَرَى، شَفْعاً وَتَرَأُ، مَا لَمَعَ الْبَدْرُ مِنَ الظَّلَامِ، وَطَلَعَ الزَّهَرُ
 مِنَ الْأَكْمَامِ.

ما غرّدت فوق اغصان مطوّقة و ماسدت نسمة من أرض ذی سلم

و بعد نگارنده این گوهر آگین اوراق، و طرازنده این عنبر اطباق، کمین بنده
 آفریننده مهر ماه تبریز چاکر ثنا گستر پیشگاه کهکشانشان درگاه، لسان الملک
 مستوفی دیوان ادب و ادب الله، چنین می نگارد که:

سبحان الله و ریحان و اد حمداء علی احسانه که در اوان مصون از طوارق
 عین الکمال، و زمان مأمون از رائه شمع زخم زوال، و روزگار مسعود موصول به
 روز الهی و یوم تناد، و دوران محمود بفضل از حدود تناهی ابعاد، ستاننده خراج
 از ممالک قیصر و فغفور، گذارنده تاج بر سر چپیال و جیفور، نقاوه^۱ دودمان جیان و
 مه آبادیان، خلاصه خاندان کیان و پیشدادیان، وارث گ زگران سنگ فریدونی و علم
 کاویانی، حارس گرز و اورنگ جمشیدی و خاتم سلطانی، کیقباد عدل و داد
 نوشیروانی، کیکاوس طاقدیس خسروانی، کیومرث مرز میرانی، سیامک اراک
 جهانبانی، طهمورث آهنگ هوشنگ هنگ، فریدون فر فلاحت و فر هنگ، جمشید
 سلیمان بارگاه، اردشیر اردوان سپاه، نوذر سرشت منوچهر چهر، پوریجن و دفریبرز
 برز، گشتاسب بهمن جیش، لهراسب بهرام طیش، داور دارا دربان، سکندر کسری
 نشان، فرخ فریدون فیروز بخت، اردشیر جمشید تخت، خونخوار بهرام مریخ فعال،
 نیکوکار هرمز برجیس خصال، اسفندیار رزم فلک میدان، افراسیاب عزم هلال
 چوکان.

رزم را قبله آذر دهشت، و بزم را آرم هشت بهشت، انساب را بهتر خلف،

احساب را نیکوتر شرف، ضرغام آجام صولت و سطوت، صمصام نیام نصرت و غلبت، نهنگ ادبار بحار جلالت، پلنگ اشکار شخسار بسالت^۱، حامی حمای ملک و ملل، بانی بنای دین و دول، روشنی احداق فوز و فلاح، چاشنی مذاق رشد و صلاح، بدر غرف خلافت، شمس شرف امارت، واضع میزان عدل و انتصاف، قانع بنیان جور و اعتساف، رابطه عقد شهریاری، واسطه عقد جهاننداری، اختر برج کامکاری، گوهر درج نامداری، سایه رحمت سبحانی، مایه نعمت جاودانی، آسمان سماء سماحت، آفتاب بها و بهجت، عطارد ایوان عطا، بهرام میدان دغی، مشتری وساده سنا، کیران سپهر ارتقا، زهره جبین مروت، ناهید یکتن فتوت، عنوان صحاب انبال، برهان عوارف افضال.

فاتحة النصیر اصل اصالت، خاتمة الکتاب ابواب نبالت، سرعشر فرقان فراست، طغری سرمان ریاست، مقدمة الباب کتاب کیاست، سر لوح الواح سیاست، سر نامه عنایر گیتی ستانی، برنامه قوانین کیهان خدائی، فهرست دفاتر مفاخر و فضایل، دیباچه تکرار بحر و اوایل، نظام سطور دریای، ختام منشور ایالت، ملک الجوهر اکیلی نبالت، سعۃ القلابة وشاح^۲ جلالت، انسان العین اعیان بینش، بهجة النفس ابدان آفرینش، فلاة محر صدر جود و افضال، درة البحر دریای بذل و نوال، بیت الدائرة بحور اورنگ نشینان، هیای حروف مسند گزینان، بیت القصیده دواوین صنوف تاجداران، ام الباب حروف خراج ستانان، فلذة الکبد پیکر کرم، حبة القلب عنصر همم، قرة العین دیده علم و طلال، نيرة الفؤاد سینة حلم و حیا، قطب محور مجد و مجدت، نقطه دایره نجد و نجابت، قله زوایای دین و دولت؛ دعامة مبانی ملک و ملت، علت غائی وجود اقیال، سبب اسباب بود و نمود قروم و ابطال، نتیجه تالی و مقدم قضیه سلطنت، شریطه حسن المطلع صحیفه مملکت، شراره خرمن شرانگیزان، ستاره انجمن سیه روزگاران.

۱. اشکار: شکار؛ شخسار: محکم؛ بسالت: شجاعت، دلیری.

۲. وشاح: تسمه‌ای جواهرنشان یا رشته‌ای از جواهر که زنان به کمر می‌بستند یا به گردن می‌آویختند.

السَّيْفُ الْمَسْلُوقُ، وَالزَّمْعُ الْمَصْقُولُ، ظَهِيرُ الْمِلَّةِ، مَجِيرُ الْأُمَّةِ، بَدْرُ الْغِيَاظِ، شَمْسُ الْمَوَاهِبِ، قَاتِلُ النِّوَاصِبِ، قَائِدُ الْكُتَّابِ، رَاعِي الْأَمْصَارِ وَالْبِلَادِ، دَاعِي الْعِبَادِ إِلَى السَّدَادِ وَالرَّشَادِ، مَعَاذُ الْخَوَاصِ وَالْعَوَامِ، مَلَاذُ الْإِنَاسِ وَالْأَنْامِ، مِفْتَاحُ التَّفَضُّلَاتِ، مَصْبَاحُ الْمَظْلَمَاتِ، مَجْلَى الْكَرُوبِ، مَزْنُ الْجَذُوبِ، مُؤَمِّلُ الْأَرَامِلِ، مُلْجَأُ الْإِفَاضِلِ، رَبِيعُ الْإِبْرَارِ، يَنْبُوعُ الْإِحْرَارِ، شَنْبُوبُ النَّدَى، سَحَابُ الْجَدُودِ، طَارِدُ الْمَارِدِ، أَخَذَ الشَّارِدَ.

مرتجی ترک والدیلم، مبتغی العرب و العجم، ناصر الحق اللائح، کاسر الکفر الکاشع، قلات القیالق، سباق السوابق، جلاب الجحافل، غلاب القوافل، الغیم المطیر، والنجم المستبر، راسع المعجم، البحر الخضیم، متسع الباع، رحب الذارع، المجاهد فی مناهج الدین، "سعاصد للإسلام و المسلمین، قهرمان الماء والطین، ظل الله فی الارضین، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان سلطان صاحبقران ابوالمظفر "صرالحیر شاه قاجار شاهنشاه تمام ممالک محروسه ایران، لازالت مورقة دوائج أرجاسما السلول، وودقه غمائم أنوائها العلیا، مخضرة الانابیش و الأغصان، محمرة الاقاحی و الیهقان، ربّالریاض، ملای الحیاض، محمية الاکناف، مجموعه الاطراف، و ماؤد انمرا، هانها عبیراً، شرابها سلسبیلأ، من کأس کان مزاجها زنجبیلأ، و حصاها نولوأ و مرجأا، رداها قرنفلأ و ضیمرانأ، و قصرها صرحأ ممردأ، و طیرها حمامأ مغردأ.

لمؤلفه:

به دل بحر و کف ابرورخ آذرخش	ملک ناصرالدین شه تاج بخش
ز رخ گیرد از مهر قدرش نقاب	ز خجلت شود چشمه خور جو آب
جهان شهریاران گدای درش	سر سرکشان خاکسای درش
ز بس سوده رخ بر درش صبح و شام	شده مهر و مه را جبین نیل فام
به گیتی چنین پاک دل شهریار	نه پرورد مهر و مه اندر کنار
همش اختر بخت منصور باد	ز دست و دلش چشم بد دور باد

سراسر جهانش همه بنده باد بدو ملک همواره پاینده باد

بنفسی ملیکاً ما أتى الدهر مثله و کلّ الوری فیما ادّعت لیحضروا
و لیس له کفو سوی ما حکى لنا محیّاه مرأت بها کان یُنظر
إذا ما ملوک الارض یوماً تغاخروا فکلّ به طوعاً یباهی و یفخر
إذا ذکر الناس السّماحة و النّدى تری کلّهم یثنی علیه و یشکر
إذا ما بدی فوق الارائک وجهه تری الشّمس من افق السّموات تظهر
هنیئاً . ذا الملک ما غرّد القطا و ما البدر یبدو فی السّماء و یدبر

که همواره گردونش بارگاه، خورشیدش کیانی کلاه، انجمش مقدمه الجیش سپاه،
و پرچم علمش بایند، آواره نگارش عطارد، ناهیدش نکیس و بارید، آفتابش
زرتنه جام، بهرامش کمره نلام، برجیش منابر را خطیب، کیوانش عساکر را
رقیب، محدّد ایوانش را طاق، و زره میانش را نطق، قوس قزحش چاچی کمان، و
سماک رامحش خطی سنان، باد نزالش عزم، کوه شهلاش حزم، و خیام بلند
اساسش به سلاسل دوام مطّنب رخسار خلد، و رخساره فلک کریاسش به مسامیر بقا مؤتد
و مؤبد باد الی یوم المعاد.

سعد چرخ و نصرت اسلام و فضل کردگار سیمینت و قوت اجرام و عون روزگار
متصل باشند همواره به ملک پادشاه مقتدر و پست پیوسته برای شهریار
مهین قهرمانی که گیتی خدایان لاف همسریش را اگر تهاذّب کنند، اگر چند خاقان
چین، و قیصر روم، و کسری عجم، و رای قنوج، و خان ترستان، و شار غرجستان،
و آخشید فرغان، و نجاشی حبشه، و هرقل شام، و اسپهبد طبرستان باشند، دریا را
به پیمانه آب پیمایند، و چراغ در برابر آفتاب افروزند، و آهن سرد را به مشت کوبند،
و به ناخن کوه همی کنند، و باد به چنبر بندند، و آب در هاون ساینند، و زره به کرمان
آرند، و ران ملخ نزد سلیمان برند؛ بلکه غبار سم سمندش را کحلّ الجواهر دیده
افتخار سازند.

و صاحبقرانی که اگر کیهان خدیوان برابریش را تمنّا نمایند هر چند طهمورس

دیوبند، و جمشید جمشاسب، و فریدون فرخ، و منوچهر فیروز، و نوذر آزاده، و شاپور جنود، و هرمز فرزانه، و بهرام گورشکار، و فیروز مردانه، و انوشیروان دادگر، و هرمز ترک زاد باشند، ماهتاب همی به پیمایند، و آب در غربال بیندوزند، و قطره به عمان ریزند، و لعل به بدخشان برند، و دُر در عدن فروشند، و یاقوت به یمن نمایند، و مشک به ختن برند، و لاله به گلستان افشانند؛ بلکه خاک خطوه کمین عبدش را توتیای باصره اعتبار نمایند.

تصام تيجان الملوک ببایه و یکثر فی یوم السلام ازدحامها
أزاداً یعلو السّریر متوجاً تمنی الثریاً أن تكون قوائمه

تو آفتابی و پتو مشرد؛ ز تو خاک زبس به پیش تو شاهان برو نهند جبین
عادلتر و عالمتر از و میج ماک نیست الا ملک العرش تبارک و تعالی
بمنطوقه: الالهیه ربوبیه و السلطنه ربوبیه أرضیه فیجب علی المستحق
لهذا الاسم أن یلزم تدبیر احکام الخلالی فما بحری علی یده من أمور الخلق.
از شتاب در استیعاب ثواب، و درنگ در ارتکاب عقاب، و صبر عند نزول
النوائب، و جهد در انجاش مأمول و مأرب، و کف فیاض، و صدر فضفاض، و خلق
عظیم، و عفو عمیم، و حلم احنفی، و علم قسی، و کرم روی و نعم هاشمی، و عزم
سدید، و باس شدید، و سدّ ثغور، و ضبط امور، و اجرای حکم شرع متین، و اعلای
اعلام دین مبین، و تشیید قواعد ممالک، و تسدید مراصد ممالک، و رأی با سداد
رزین، و عقل مستفاد دوربین که: أربط الملوک عناناً و أثبتهم بناناً، و أمضاهم
عزیمه، و أشدّهم شکیمه، و لو اقتدح بالنّبع لاوری ناراً.

یدبّر شرق الارض و الغرب کفّه و لیس له وقت عن الجود شاغل

رایش ار با فلک خطاب کند خاک در چشم آفتاب کند
آفاق و اقطار، و بلدان و امصار ممالک ایران لازالت محفوفة بالامن والامان، از
سدّ باب الابواب تا حدّ لاهور و پنجاب، و از بحر جیحون تا رود آمون، و از لجه

عدن تا فرضه یمن، و از خط سقسین تا خط فلسطین، و از ساحت گرگان تا ساحل عمان، و از شاطیء دجله و فرات تا حوزه غزنه و هرات، و از نقطه وسیط تا دایره بسیط، از ثریا تا ثری، و از بسیط غربا تا سینه سما، هر دهکده اش خجالت فرخار و غیرت سنجار شد، و هر بلده اش رشک کارنامه قندهار و آزرم بتخانه تاتار آمد، دامن تالش چون پر طاوس پر از توده شقیق گشت، و گریبان جبالش چون افسر کاوس پر از سوده عقیق، روی کوه و صحرا نگارخانه چین شد، و دل دشت و هامون افسانه بهشت بر بن.

سرخ شا منقار دیک و سبز شد سم گوزن تا توانگر گشت کوه از لاله و دشت از گیاه گفتمی ره پرشته و دمن نافه ختن به دامن برند، و از هر جوی و چمن عنبر اشهب خرمن خرمن کنند، بر فرق هر لاله بیضه عنبر شکستند، و بر دامن هر گل از ژاله حقه مشک اذفر کبود، و هر شهری سلسبیل و حوض ثرثار ساری شد، و از هر بحری چون تسنیم و نر نهر بار جاری گشت، چشمه سار خوشیده چون چشمه سلیمان جوشیدن گرفت، و آبار ختمش کیده چون آب حیوان درخشیدن، فقاره به وادی همه عقاره نوادی شد، حاشاه منار جغد، بارگاه مذهب سفد آمد. هر ویرانه کلبه اش ترجمان سدید نعمان شد، و هر خرابه آشیانه اش ترزقان قصور غمدان، غرفات آفتاب پایه اش همه نگارستان مانع، و مینو ممائل، و شرفات آسمان سایه اش همه شبستان خسروی، و جوزا حایل، صفحات دیوارش همه مصور به صور ارتنگی و تنگ لوشای رومی، و منقوش به صف انکلیونی، و هیاکل احجارش همه محجر به تیشه فرهادی، و منقر به اندیشه شارری و مفروش به دیبای بوقلمونی، هر خرابش آباد، و ارم ذات العمداد فیها ماتتته بالنس و ما لا عین رات، و هریابش فردوس بنیاد، الّتی لم یخلق مثلها فی البلاد و لا اذن سمعت، رزانت بنیانش که از وصمت زوال مصون باد، با سد سدید اسکندری دعوی انبازی کند، و رفعت ایوانش که از آفت عین الکمال مامون بماناد، از بنای هرمان از لاف همسری بی نیازی جوید، قناطر و رباطات زحل بنیانش هزار چون ذوالاکتاف و اقلیدس، سنگ اسطوانه اش بر دوش و کتف کشیده، معابد و مساجد کیوان ایوانش

را هزار ایاصوفیه سطایانس در کنج هر مقصوره‌اش بنخفته، اسواق رنگینش اعضای سبعه‌اش به هفت و نه زیور امتعه شریفه پیراسته‌تر از زلف ظریفان هفت در هفت شد، و دکه‌های بی‌همانند و قرینش اندام هفت‌گانه‌اش به جواهر سبعه نفیسه آراسته‌تر از روی خوبان در هفت و نه رفت، و هر حجره و غرفه‌اش چون کعبه‌الحجاج و منیه‌المحتاج آمد، و هر کوی و برزنش روضه ارم و ثانی حرم‌گشت و چون مشعر الحرام مشعرالکرام شد، و هر بیغوله‌اش چون منای خیف دارالندوه ضیف گردید، لطیف هوایش خوشبوتر از طبله عطار آمد، و لطیف‌تر آبش دلجوتر از نافه تاتار و فیس زمینش به نمارق مصفوفه پر از دیبه رومی و ششتی، و خاک بساتینش به زبایی بی‌نور از نقش آزی است.

بساتینها را مست فی‌الروائح و أشجارها للریح فیها ملاعب و عذویت مانس که: «اؤه اراح من أعذب من الماء الزلال، و صفوت هوایش که: نسیمها رواح بل أعجب من البحر الزلال، و طراوت خاکش که: ترابها کافور، و نزهت فضایش که: هواؤها بخور.

خاکش همه عبیر و بساطش همه حریر
 بر روی جویبار ریاحین رنگ رنگ
 مانند سبب شاهد بر جدول کتاب
 همه مناظرش دلکش و روح‌افزا، و قصورس و عین‌ریس و عالم‌آرا، کنار هر جویبارش چون جنت موعود پر از چمن و چمانه، و روان دریاخش چون مزامیر داود پر از نوای چنگ و چغانه، ریاضش پر گل؛ و أبهی من ایزد الشرب و أحسن من ورد الخدود، و حیاضش پر مل؛ و أصفی من دائق الشراب و أزق من شکوة العاشق حال الصدود، نزهت گلستانش حظائر قدس را ترزفان، و قامت سرو بوستانش سهی قدان فردوس را ترجمان است، چرخ سدایی به دیدار ریاحینش چون نرگس شهلا دیده برگشاده، و آسمان سیمایی به نظاره بساتینش چون بنفشه قامت دو تا ساخته: از سبزه پر تیهو زنگار صفت شد
 وز لاله سم آهو شنگرف سپر شد
 اکناف زمین زان‌همه پیروزه سلب‌گشت
 اطراف چمن زین همه بیجاده اثر شد

و از کثرت انمار یانعه که خوشه از عنقود پروین آویخته، و شکوفه از عقد ثریا
 فرو ریخته، و از انبوهی اشجار باسقه که عریشه بر فلک زنگاری دوانیده، و آب از
 جوی مجره نوشیده، رَقْ اَدیمها و راق نسیمها و تمایلت اشجارها و تنوّرت اَزارها
 و صَوّتت هزارها:

كَأَنَّ الرِّیاضَ وَ أَهْوارَها وَ أَغْصانَ أَهْوارِها النعس

تلك الجنة التي اعدت للمتقين

و بتراذف عوارف متواتره و تخالف عواطف متوافره، و تتابع آلاء متوالیه، و
 تضاعف حماء متعالیه که يعطی الهیدان و الیزدان:

أهمم لا منتهی لكبارها وَ هَمَّتْ الصَّغْرى أَجَلَ من الدهر

که بمکواة تأخیر و تسویف، برسویدای فؤاد عالی و دانی، و عاصی و جانی، داغ
 خبیت و حرمان نهاد، و بیدای لیت و لا سلسله منای حاضر و بادی و مجتدی
 و جدای را نگسلائیده، و میامین اخلاق اربعه، و محاسن اوصاف بارعه، جهات ستّه
 ایران را طعنه زن جنات اربع، و ارکان اربعه آن را شنه گر جنان ثمانیه آورد، و
 بمدلول: الملك و الدین توأمان.

نزد خرد شاهی و پیغمبری چون دونگین است و یک انگشتری

ما ضیع الله فی بدر و لاحضر در استانت بالاحسان راعیها

قاطبه رعایا در مهد امنیت و امان خفته، و کلاه برابا در ظلّ نصفت و احسان
 آرمیده، پریشانی اگر هست در طره زلف پریشان، و همه اثر بحای است در غمره
 چشم فتان، نوای ناله نخیزد مگر از سینه رباب، سرشک زاله زین مگر از دیده
 سحاب، به قدح زناده عدل و داد، و طرح بنیاد جور و بیداد، و سدّ و خلل سور
 اسلام و دین، و رفع فتنه و علل و ملت سید المرسلین، ضعیف و قوی، شریف و
 اجنبی، ذکی و غبی، شحیح و سخی، در عیش رغید مهنا چریدند، و در جشن
 سعید موفی آرمیدند، لاله زار آسایش را لاله ارغوانی شگفت، و گلزار آرامش را
 شقیق نعمانی رست، و گلستان نعمت و حبور را غنچه ربیعی خندان گشت، و
 بوستان سلوت و سرور را نزهت طبیعی عیان شد.